

همایش بزرگداشت عارف کامل سید علی قاضی (ره)

روایت زندگی مرحوم قاضی به تقریر فرزند ایشان

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

مجمع عالی حکمت اسلامی مشهد

۱۳۹۵/۰۹/۲۵ هجری شمسی

۱۴۳۸/۰۳/۱۵ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ آلِ اللَّهِ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ لِقَاءِ اللَّهِ؛»

«قال الامام جعفر الصادق عليه السلام: الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ لَوْ سَهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ لَمَاتَ شَوْقًا إِلَيْهِ وَالْعَارِفُ أَمِينٌ وَدَائِعِ اللَّهِ وَكَتْرَ أَسْرَارِهِ وَمَعْدِنُ أَنْوَارِهِ وَدَلِيلُ رَحْمَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَمَطِيئَةٌ عَلُوِّ مِيهٍ وَمِيزَانُ فَضْلِهِ وَعَدْلِهِ قَدْ غَنَى عَنِ الْخَلْقِ وَالْمَرَادِ وَالْدُنْيَا وَلَا مونسَ لَهُ سِوَى اللَّهِ وَلَا نَطْقَ وَلَا إِشَارَةَ وَلَا نَفْسَ إِلَّا بِاللَّهِ وَاللَّهُ وَمِنَ اللَّهِ وَمَعَ اللَّهِ فَهُوَ فِي رِيَاضِ قُدْسِهِ مُتَرَدِّدٌ وَمِنْ لَطَائِفِ فَضْلِهِ مُتَزَوِّدٌ وَالْمَعْرِفَةُ أَصْلُ فِرْعُهُ الْإِيمَانُ».

نخستین کشف مرحوم قاضی (ره) به عنوان یک انسان کامل و یک انسان الگو در مسائل روحی و معنوی، به برکت امام رضا (علیه السلام) صورت پذیرفته است و قضیه از این قرار بوده که شخصی که شغل وی حلبی سازی بوده است به عنوان زائر خدمت امام رضا (علیه السلام) مشرف می شود؛ اما گذرنامه او با مشکل برخورد می کند، این فرد مضطر و متحیر در صحن امام رضا (علیه السلام) می نشیند، مرحوم قاضی (ره) او را می بیند و وجه اضطرار او را می پرسند. پس از آگاهی از مشکل گذرنامه، مرحوم آقای قاضی پیگیری می کنند و با ارتباط با اداره گذرنامه، مشکل آن فرد را حل نموده و وی به عراق باز می گردد. در عراق و شهر نجف داستان خود را برای دیگران بازگو می کند و آن ها نیز اظهار می دارند که آقای سید علی قاضی جایی نرفته اند و در این مدت در نجف بوده اند. مسئله به گوش خود مرحوم آقای قاضی می رسد و ایشان نیز به شدت انکار می کنند. انکار ایشان و اصرار جناب جواد سمکری باعث می شود عده ای از افاضل نجف در آن زمان - که در رعیل اول شاگردان مرحوم آقای قاضی هستند - به بزرگی و بزرگواری او پی برده و از ایشان تقاضای درس اخلاق کنند که همان درس اخلاق موجب پی ریزی مکتب مرحوم قاضی در نجف شد که چند دوره شاگردان را به خود دید.

بنابراین، کشف مرحوم آقای قاضی به عنوان یک پیر طریقت و استاد راه خدا از برکات قبر مطهر علی ابن موسی رضا (علیه السلام) است؛ لذا شایسته است در شهر مقدس مشهد و در جوار مضجع مقدس علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) مجالسی که می تواند در تبیین شخصیتی مرحوم قاضی، قدمی هر چند کوچک بردارد، به طور متعدد برگزار شود.

ناگهان کنگره سنگی کسری افتاد

خبرت هست که آن طاق معلی افتاد

خبرت هست هبل خرد شد، عزی افتاد

خبرت هست ستون های یهودا افتاد

آی بر احمد و بر آل محمد صلوات

خبر این است زمین پر شده از آب حیات

پرده از منظره باغ جنان بردارد

یک نفر آمده تا بار جهان بردارد

از کران تا به کران بانگ اذان بردارد

تا که از گرده ما یوغ گران بردارد

چهارده تن همه با نام محمد آمد ۲

آخر از سمت خدا آنکه نیامد آمد

در این جلسه بنا دارم به زندگی مرحوم آقای قاضی رضوان الله تعالی علیه به روایت فرزند ایشان مرحوم آقای سید محمدحسن قاضی پردازم. موضوع مورد بحث را با ذکر پنج مقدمه آغاز می‌نمایم و بعد مطالبی را در ارتباط با موضوع اصلی ذکر می‌کنم.

ضرورت بحث

مقدمه اول در ارتباط با این است که چه ضرورتی دارد ما به زندگی بزرگانی مانند مرحوم قاضی پردازیم؛ ابتدا خاطره‌ای را در این باره ذکر کنم و بعد به طرح ضرورت بحث پردازم.

روزی بنده از مرحوم علامه آیت الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی پرسیدم که چه ضرورتی دارد که ما سیره ائمه اطهار (علیهم السلام) را بررسی کنیم و حال این که خود آن بزرگواران فرموده‌اند سیره ما سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، بنابراین بهتر نیست که ما به سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به جای سیره امام صادق، امام رضا و امام جواد (سلام الله علیهم) پردازیم؟ ایشان فرمودند ضرورت بحث در سیره اولیا، سه جهت دارد:

۱. اول، تبیین این موضوع که تنها اهل بیت (علیهم السلام) ملتزم به سیره نبوی بوده‌اند، نه غاصبان خلافت و نه مدعیان دروغین.

علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که زهد نبوی دارد و هنگام ارتحال، دارایی اش فقط هفتصد درهم است، نه طلحه که طلاهای او را پس از مرگ با تبر می‌شکنند تا تقسیم کنند.

۲. دوم، سیره اهل بیت (علیهم السلام)، متضمن بخش‌های ناگفته سیره نبوی است، مانند عملکرد متفاوت علی ابن ابی طالب (علیه السلام) در دو جنگ جمل و صفین که در جنگ جمل به گونه‌ای عمل می‌کنند و در صفین به گونه‌ای دیگر. علمای اهل سنت خود معترف هستند اگر این عملکرد علوی نبود، ما این بخش سیره را کشف نمی‌کردیم.

۳. سوم، تبیین جزئیات سیره نبوی در مواردی که به کلیات بسنده شده است.

در این مقام هفت علت برای ضرورت بحث در سیره اولیا ذکر می‌کنم؛

۱. نشان دادن برتری مکتب تربیتی و انسان‌ساز اسلام و تشیع است؛ افراد و مکاتب بسیاری در عالم، ادعای تربیت و انسان‌سازی دارند، اما با بررسی زندگی اولیا، برتری مکتب تربیتی اسلام و تشیع را ارائه می‌کنیم.

۲. اثبات امکان وقوعی و بلکه وقوع دستیابی به مراحل عالی کمال، در غیر معصومین (علیهم السلام).

۳. نقد عملی انحرافات فکری گروه‌های منحرفی مانند شیخیه که به ارکان اربعه قائل شدند و گفتند رکن رابع در رکن ثالث و رکن ثالث در رکن ثانی و رکن ثانی در رکن اول فانی است و این گونه نیست که دست هر انسانی به خداوند برسد؛

وقتی مشخص شد آقای قاضی کوهی از توحید بودند و حدود سی یا چهل سال با فنا و بقا سپری کردند، معلوم می‌شود ادعای این گروه‌ها و نحله‌ها درست نیست.

خداوند مرحوم شیخ انصاری را رحمت کند، از ایشان پرسیده بودند که نظر شما درباره رکن رابع چیست؟ ایشان پس از تأملی فرموده بودند: مرحوم محقق در شرایع فرموده است: «الرکن الرابع فی النجاسات ۳».

۴. الگوسازی و نمادسازی برای تمام امت به‌ویژه طلاب؛

مرحوم قاضی با آن عائله سنگین، به‌سختی زندگی می‌کردند؛ اما در عین حال درس و بحث و مطالعه ایشان سر جای خود باقی بود.

۵. تقویت عملی معنویت در محیط جامعه؛
اگر ما این‌ها را مطرح کنیم و سر دست بگیریم، سبب نوعی تقویت عملی معنویت در سطح جامعه است.
بنده از مرحوم آیت‌الله بهجت شنیدم که فرمودند: «خواندن، قرائت و بررسی زندگی اولیای الهی، خودش یک درس اخلاق است.»
۶. جلوگیری از تک‌بعدی جلوه‌کردن دین و محدودشدن دین به فقه و ظاهر دین؛
مرحوم علامه طباطبایی در الرسالة و الولاية ثابت کرده‌اند: «انّ لظاهر هذا الدین باطناً^۴». دین باطن دارد که به آن هم باید پرداخت.
بنابراین، ترویج این شخصیت‌ها سبب جلوگیری از تک‌بعدی جلوه‌کردن دین می‌شود.
۷. مقابله ایجابی و مثبت با عرفان‌های نوظهور و وارداتی است که این امر به امروز ما بسیار ارتباط دارد؛

چالش‌های بحث

اکنون به مقدمه دوم، مشکلات بحث می‌پردازم.

بررسی زندگی اهل‌دل و عرفا مشکلات و موانعی دارد که به اهم آن‌ها اشاره می‌کنم.

۱. مشکل اول به لفظ در نیامدن مقامات اولیا است. ما در مورد مرحوم قاضی (ره) چه بگوییم؛

هر کسی از ظن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من

در نیابد حال پخته، هیچ خام

پس سخن کوتاه باید والسلام ۵

یکی از عزیزان شاگردان مرحوم آقای بهجت می‌گفتند که ایشان فرمودند: «من از زندگی مرحوم آقای قاضی چیزهایی درک کردم که آقای طباطبایی درک نکردند و آقای طباطبایی از آقای قاضی چیزهایی درک کردند که من درک نکردم.»

آن قدر آن وجود وسیع است که هر یک از این دو استعداد بزرگ، چیزهایی درک کرد که دیگری نفهمید.
یا مرحوم علامه حسینی طهرانی در کتاب روح مجرد در مورد آقای حداد نوشتند: «الحداد و ما ادراک ما الحداد^۶». مقام معظم رهبری فرمودند: «عارف بی‌ظنیر یا کم‌ظنیر، نادره دهر.»
مرحوم آقای بهاری در تذکره المتقین به‌صراحت فرمودند: «این‌گونه مسائل، علی ما هو حقه، بیان لفظی ندارد و هر چه بگوییم همراه با نوعی استعاره و تشبیه است^۷».

۲. مشکل دوم این است که اگر هم بخواهد و بتواند به لفظ در بیاید مخاطب، تاب شنیدن ندارد.

حضرت امیر (علیه‌السلام) کمی پرده را در خطبه همام برداشت، «فَصَبِّحْ هَمَّامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا^۸». امام باقر (علیه‌السلام) هفتاد هزار حدیث به جابر بن یزید جوفی آموختند و فرمودند: «اگر یکی از آن‌ها را به هر کس بگویی لعنت خدا و ملائکه و پیامبران بر تو باد^۹».

۳. مشکل سوم برای طرح این مباحث، کژتابی فهم کوتاه‌نظران است. بزرگان فرمودند: «فهمیدن حرف عرفا مخ می‌خواهد.»

این قدر عرفا فریاد زده‌اند و باز هم دارند فریاد می‌کشند که وحدت شخصی وجود، حلول و اتحاد نیست؛ ولی همچنان عده‌ای، توحید عرفانی را خدا عالمی و جهان خدایی تفسیر کردند.
چه تعداد اهل معرفت را از دم تیغ گذراندند!

مرحوم علامه حسینی طهرانی و علامه طباطبایی می‌فرمودند که یکی از برکات تمدن غربی این بود که بساط عارف کشی و صوفی کشی بر افتاد که اگر این آزادی نبود، امروز نیز شاهد همان بساط بودید.

۴. مشکل چهارم خلط عرفان و عارفان حقیقی با عرفان نمایان و عارف نمایان است.

از قرن نهم به بعد، افرادی داریم که به نام عرفان سروصدای فراوان ایجاد کرده‌اند؛ اما دغل‌باز و دکان‌دار هستند. فردی مسئول دفتر فرح پهلوی بوده است، اکنون در آمریکا ادعای قطب بودن دارد!

۵. مشکل پنجم این است که این مباحث، پیش از انقلاب جدی گرفته نمی‌شد و از سوی دیگر این مباحث، پس از انقلاب به وادی سطحی‌نگری، تذکره‌نویسی و ذکر و توجه به خواب دچار شده است؛ بنابراین تحلیل عمیقی در این زمینه نداریم.

روش‌های شناسایی یک شخصیت

مقدمه سوم در بیان این است که شناسایی یک شخصیت، به دو گونه مستقیم یا غیرمستقیم ممکن است. مستقیم، به این صورت است که من با آن فرد مراوده داشته باشم. مثلاً آیت‌الله محمود قوچانی می‌فرمودند که ابوی ایشان چهارده سال خدمت مرحوم آقای قاضی بوده‌اند، بنابراین ایشان راوی هستند و می‌توانند به طور مستقیم از زندگی مرحوم آقای قاضی روایت کنند.

غیرمستقیم نیز به این شکل است که یا از آثار علمی یا از آثار عملی استفاده کنند. آثار علمی یا مکتوب و یا ملفوظ و آثار عملی نیز یا کسان و خویشاوندان را شامل می‌شوند یا شاگردان و اساتید و دوستان. در مورد مرحوم آقای قاضی خود بنده با ایشان ارتباط مراوده‌ای نداشتم و متأسفانه آثار ملفوظ و صوتی و تصویری نیز از ایشان - تا جایی که بنده می‌دانم - در دسترس نیست.

آثار مکتوبی از ایشان داریم که هیچ یک از آن‌ها نیز در دسترس نیست. حواشی بر فتوحات و حواشی بر مثنوی مولوی دارند که گفته‌اند در اختیار مرحوم شیخ عباس قوچانی بوده است. تفسیر قرآن کریم از آقای قاضی در کتابخانه بحرالعلوم نجف موجود است. اساتید و شاگردان ایشان نیز فراوان هستند.

آن چه من امروز در صدد بیان آن هستم، روایت زندگی مرحوم قاضی فقط از طریق فرزند ایشان جناب آقای حاج سید محمدحسن قاضی است.

شخصیت‌شناسی مرحوم حاج شیخ محمدحسن قاضی

مقدمه چهارم، در شخصیت‌شناسی حاج شیخ محمدحسن قاضی است. حاج سید محمدحسن قاضی که بنده نیز چند بار با ایشان ملاقات داشته‌ام فرزند پسر پنجم یا ششم مرحوم آقای قاضی و از همسر لاهیجانی ایشان هستند. طلبه‌ای فاضل و باسواد و به‌ویژه در زمینه ادبیات عرب بسیار چیره‌دست بودند و از این نظر خلف صالح پدرشان بودند و صفای نفس عجیبی نیز داشتند.

جناب آقا سید محسن ابطحی زمانی برای بنده نقل کردند که حضرت آیت‌الله نجابت برای ایشان نقل کرده بود که ما محضر مرحوم آقای قاضی بودیم که دیدیم ایشان به سجده رفتند و مشغول ذکر شدند که خیلی تند آن را می‌گفتند و ما متوجه مضمونش نمی‌شدیم و فقط چیزی شبیه "سید محمدحسن" از فحوای کلام پیدا بود. سجده که تمام شد پرسیدم آیا این ذکر جدید بود؟ فرمودند نه، خداوند فرزندی به بنده عنایت فرموده است که نامش را سید محمدحسن گذاشته‌ام و این فرزند بسیار صفای نفس دارد و دعای من این بود که اللهم إجعلنی مثل سید محمدحسن؛ خداوندا مرا مثل سید محمدحسن قرار ده.

ایشان بیست سال با پدرشان زندگی کردند و هم قبل از ارتحال و هم پس از ارتحال موردتوجه پدر بودند. سید محمدحسن برای بنده نقل کردند که در نجف اشرف جشن غدیریه برگزار شد که قرار بود شعرا، اشعار خود را عرضه کنند. مرحوم آقای قاضی شعری گفتند و به من دادند و فرمودند سید محمدحسن این شعر را تکرار کن و آن جا بخوان. می‌فرمودند من کم‌سن‌وسال بودم، وارد جلسه شدم و مرحوم آقای قاضی به مسئولین گفتند که این پسر نیز شعری دارد که می‌خواهد بخواند. موافقت کردند و من روی سن رفتم و شروع به خواندن شعر کردم. هر یک بیت که می‌خواندم، حاضرین احسنت، احسنت می‌گفتند و من نیز که خردسال بودم گمان می‌کردم ایشان با دست اشاره می‌کنند که زودتر شعر را تمام کن و پایین بیا. شعر تمام شد و پایین آمدم و سر جای خود نشستم، بعد یکی آمد و ساعتی روی من انداخت و دیگری پارچه‌ای روی من انداخت - رسم عرب‌ها این است که این‌گونه هدیه می‌دهند - بعد فردی آمد و گفت پسر شعر را بینم و شعر را از من گرفت. وقتی از مجلس بیرون آمدم آقای قاضی به من فرمودند سید محمدحسن شعر را به من بده تا اصلاحی روی آن انجام دهم. عرض کردم آقا فردی شعر را از من گرفت و از نظر پنهان شد. فرمودند از همان جا که آمد، به همان جا رفت. یعنی شعر هم از دست‌رفته بود.

آقا سید محمدحسن بعد از فوت هم مورد عنایت پدرشان بودند و تا این اواخر داستان‌ها داشتند که یکی دو نمونه را ذکر می‌کنم.

فرمودند من می‌خواستم حج مشرف شوم؛ اما از هواپیما می‌ترسیدم. دوست دکتری داشتم، قرصی به من داد و گفت این را پیش از پرواز بخور - ظاهراً قرص خواب بوده است - ایشان فرمودند من قرص را گرفتم؛ اما فراموش کردم آن را بخورم و یک ساعت پس از پرواز خوردم، در نتیجه وقتی به فرودگاه جده رسیدیم خوابم گرفت و گوشه‌ای سرم را روی چمدان وسایل گذاشتم و خوابم برد. وقتی بیدار شدم دیدم قافله رفته است و من جا مانده‌ام، سپس دیدم یکی از شاگردان مرحوم آقای قاضی که در کاروان بود، بازگشته و دنبال من آمده است. پرسیدم چه شده است؟ گفت ما سوار ماشین شدیم و رفتیم که بنده خوابم برد. مرحوم آقای قاضی به خوابم آمدند و با تغییر فرمودند شما آمده‌اید و آقا سید محمدحسن مرا تنها گذاشته‌اید؟ برگرد و او را بیاور، او تنها است. یک مورد دیگر فرمودند خدمت آقا سید احمد رفتم (عموی ایشان و برادر آقای قاضی در تبریز که ایشان نیز کراماتی داشتند؛ اما چندان شناخته شده نیستند) با ماشین حرکت کردم و چون جاده‌های آن زمان خراب بود اصلاً خوابم نبرد. به تبریز که رسیدیم از گاراژدار پرسیدم جایی وجود دارد که استراحت کنم؟ اتاق بالا را نشان داد، رفتم و مشغول استراحت شدم. وقتی منزل آقا سید احمد رسیدم ظهر شد. ایشان به محض این که در را باز کرد با تغییر فرمودند من از صبح منتظر تو هستم، تا حالا کجا بودی؟ عرض کردم شما از کجا می‌دانستید بنده می‌آیم؟ گفتند برادرم آقا سید علی آقا این جا بود، گفت آقا سید محمدحسن دارد می‌آید، تحویلش بگیر. این ارتباط تا آخر هم وجود داشت.

جناب آقای سید محمدحسن به خصوص این اواخر از وصافان مرحوم آقای قاضی بودند و توصیف‌گری ایشان نیز نسبتاً خوب بود.

مرحوم علامه حسینی طهرانی در وصف سید محمدحسن عباراتی دارند که برای بنده قابل توجه است. عبارات ایشان این است: «اما از آن جایی که ولد ارشد و افضل و اعلم آیت‌الله معظم و حجه‌الله مکرّم الهی حضرت حاج سید میرزاعلی آقای قاضی اعلی‌الله مقامه المنیف، جناب محترم و سرور مکرّم، فخر الفضلاء العظام و عماد العشیره الفخام و سید البررة الکرّام، ولد جسمانی و روحانی آن فقید، حاج سید محمدحسن قاضی طباطبایی ادام الله ایام ظلاله و برکاته ۱۰»؛ این اول عبارت است و آخر آن نیز می‌گویند: «لهذامثلاً لأمّره»، که در حقیقت، امر مرحوم والدشان است...».

تعبیرات را ببینید، ولد جسمانی و روحانی، ارشد و افضل و اعلم فرزندان مرحوم آقای قاضی که می‌گویند امر او امر پدرشان است و لذا کتاب روح مجرد را نوشتند که مقام معظم رهبری فرمودند: «این کتاب تحفه‌ای بود که آقای حاج سید محمدحسین برای ما گذاشتند و رفتند.»

به‌هرحال راوی، ایشان است و بنده از ایشان روایت می‌کنم. معمولاً بنده از سه طریق از ایشان روایت کرده‌ام: بخشی ملاقات‌های حضوری؛ بخشی از کتاب صفحات من تاریخ اعلام نجف الاشرف که این کتاب ده جلد است و داستانی دارد، نسخه اصلی آن دست من است که ایشان آن را برای چاپ به بنده سپرده است؛ اما متأسفانه هنوز موفق به چاپ آن نشده‌ام؛ و بخشی نیز از مصاحبه‌های ایشان در دست دارم.

کرامات منقول محمدحسن قاضی از پدر

بنده یکی، دو خاطره از ایشان، با عنوان کراماتی که خود ایشان دیده است ذکر می‌کنم؛ مرحوم آقای قاضی ده پسر و پانزده دختر که برخی از پسرها و دامادها در کسوت روحانیت هستند؛ اما عجیب است که ظاهراً در میان اولادشان اهل سلوک به معنای خاص کلمه نداریم ۱۱.

مرحوم سید محمدحسن گفته‌اند ما بچه بودیم از مکتب که برمی‌گشتیم، به کوچه و خیابان می‌رفتیم تا بازی کنیم و چون پابره‌نه می‌رفتیم، پاهایمان کثیف می‌شد. یک شب من وارد خانه شدم، مادرم برای نماز خواندن سجاده انداخته بود، گفت سید محمدحسن نرو، گفتم نه باید بروم، جواب داد اگر بروی عقرب پایت را نیش بزند. به محض این که پایم را از در بیرون گذاشتم عقرب پایم را زد. برگشتم و شروع به گریه و زاری نمودم که مرحوم آقای قاضی وارد شدند و از علت گریه جويا شدند. خواهرم گفت می‌خواست برای بازی بیرون بروی، مادر گفت نرو، رفت عقرب پایش را نیش زد. آقای قاضی نگاه تندی به همسر لاهیجانی خود انداختند و فرمودند تو نفرین کردی؟ حالا من درستش می‌کنم، انگشت پای چپ من را گرفتند، مختصری فشار دادند و خوب شد. و اینکه نقل می‌کنند مادر ما بی‌سواد بود، به پدر ما مرحوم آقای قاضی گفت سال‌ها است دارم در خانه تو

خدمت می‌کنم، اما تو به من قرآن خواندن نیاموختی. مرحوم آقای قاضی فرمودند مشکلی نیست مصحف را باز کن و سر هر سطر صلواتی بفرست و بعد آن را بخوان. ایشان می‌فرمایند مادر ما قرآن را باز می‌کرد و سر هر سطر صلوات می‌فرستاد و آیه را می‌خواند. بعد ایشان نقل می‌کردند بعدها که من بزرگ شدم خدمت مادر می‌رسیدم و به او آیه می‌گفتم که این آیه در کدام قسمت قرآن است؟ قرآن را باز می‌کرد، صفحه و سطر را می‌آورد و آیه را نشان می‌داد.

و اما مهم‌ترین کرامتی که از ایشان درباره پدر نقل شده است را ذکر می‌کنم، پیش‌ازین که این خاطره را نقل کنم باید توجه خواننده محترم را به این نکته جلب کنم که امروزه نه تنها سرتاسر کشور بلکه سرتاسر جهان، حرف از آقای قاضی است و مورد احترام فراوان می‌باشد و قبر ایشان تعمیر شده است، اما در گذشته این‌طور نبوده و این بزرگان غربت و فلاکت زیاد کشیده‌اند.

روزی مرحوم آقای انصاری همدانی مهمان حضرت آقای شیخ عباس قوچانی شدند، یکی از مراجع نجف که نمی‌خواهم نام ببرم آن روز نصف درس را در مذمت عرفان و تصوف سخن گفت (امروزه به برکت نهضت خمینی کبیر است که ما این وضعیت را داریم)، مرحوم سید محمدحسن می‌فرمودند همراه مرحوم والد (مرحوم آقای قاضی) در نجف راه می‌رفتیم و بنده به خاطر احترام، پشت پدر حرکت می‌کردم، شیخی آمد و پرسید از کجا معلوم حرف‌های تو درست باشد؟ من نمی‌توانم این‌ها را بپذیرم، مگر این که از شخص شخیص امام‌زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بشنوم. ایشان فرمودند برویم! تا فرمودند برویم آقای سید محمدحسن فرمودند ناگهان دیدم دیگر شهری در کار نیست و مشغول قدم‌زدن درون بیابانی هستیم. همین‌طور که حرکت می‌کردیم، دیدم مقابل ما تپه ماندی و بلندایی است که جمعیت همین‌طور در حال رفت‌وآمد هستند. تا آن شیخ این صحنه را دید به آقای قاضی گفت آقا من عذر می‌خواهم، دیگر بیش از این پیش نمی‌روم، مرا برگردان. آقای قاضی فرمودند شما خودت خواستی به دیدار ایشان بروی!

گفت: ببخشید پشیمان شدم، باز گردیم. ایشان فرمود بسیار خوب و بعد دیدیم که دوباره در شهر نجف هستیم. با وجود تمام این کرامات، همان‌طور که عرض می‌کردم مرحوم آقای سید محمدحسن به‌ظاهر اهل سلوک عملی نبودند، در کتابشان که الان دست من است نوشته‌اند که آن قدر برخورد علامه آیت‌الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، انسانی و اسلامی و عالی بود که من دغدغه پیدا کردم بروم شاگرد ایشان شوم. چنین تعبیری در زندگی ایشان وجود دارد، اما بیش از این چیزی نمی‌بینیم.

به همین جهت که ایشان به معنای خاص اهل سلوک خاص نبودند در برخی از نقل‌های ایشان که از متفردات ایشان است باید بازخوانی صورت گیرد. یعنی برخی از نقل‌های متفرد ایشان شاید احتیاج به معاضد و مساعد دارد تا به طور کامل پذیرفته شود. بنده در مجلسی که در کرج خدمت ایشان بودم، دیدم ایشان مثلاً نسبت به برخی از اموری که میان شاگردان آقای قاضی از مسلمات محسوب می‌شود، می‌خواستند تشکیک کنند. همچنین نسبت به بخشی از وصیت‌های مرحوم آقای قاضی. البته همان‌طور که عرض کردم این را من حمل بر این کردم که ایشان به معنای خاص اهل سلوک نبودند.

پدر مرحوم آقای قاضی و اجدادشان، همه از بزرگان هستند و آقای سید محمدحسن نوشته‌اند در تمام این خانواده، این نسب و شجره‌نامه قاب شده و به‌عنوان تبرک روی دیوار قرار داده شده است. مرحوم آقای قاضی از سادات طباطبایی هستند و طباطبایی‌ها، سادات حسنی و حسینی (علیهم‌السلام) هستند.

نسب از دو سو دارد این نیک‌پی ز اسفندیار و ز کاووس کی ۱۲

مرحوم آقای سید حسین پدر میرزاعلی آقای قاضی در وادی‌السلام نجف دفن هستند و عجیب این است که مرحوم حاج شیخ عباس قوچانی فرموده‌اند که ما تا اواخر عمر مرحوم آقای قاضی نمی‌دانستیم قبر پدر ایشان در وادی‌السلام و در همان مکانی بوده است که مرحوم آقای قاضی معمولاً روزها می‌رفتند و می‌نشستند. پدر آقای قاضی شاگرد مرحوم آقای سید حسین قریشی، امام قلی نخبجوانی، ملاحسین قلی همدانی و مرحوم آقای قاضی نیز شاگرد پدر خودشان بوده‌اند.

این که پدر مرحوم آقای قاضی، شاگرد ملاحسین قلی همدانی است از تصریحات جناب آقای سید محمدحسن است اگر چه در تذکره‌ها کمتر نوشته می‌شود. مرحوم آقای قاضی ظاهراً یک برادر و یک خواهر بیشتر ندارند. برادر ایشان مرحوم آقا سید احمد اهل کمالات بوده‌اند و آقا سید محمدحسن می‌گویند من ایشان را دیده‌ام، گر چه عمه‌شان را ندیده‌اند. کرامات متعددی هم از مرحوم آقا سید احمد نقل شده است.

مرحوم آقای سید علی قاضی پنج عیال دارند، چهار دائم و یک منقطعه.

همسر اول آقای قاضی، دخترعموی ایشان است و این نکته قابل توجه است. آقای سید محمدحسن از پدرشان نقل می‌کردند که من قصد کردم از بنی اعمام زوجه اختیار کنم (قاضی‌ها در تبریز دو تیره بودند، یک عده، تیره شهید اول محراب و یک عده نیز تیره مرحوم آقای قاضی) آن تیره ثروت و مکنت داشتند؛ اما این تیره فقیر بودند آقای سید علی که خواستند از بنات اعمام خود (دختر عموهایشان) زن بگیرند. پدرشان فرمودند: پسر! آن‌ها ثروت و مکنت دارند و اگر ازدواج کنی مبتلا می‌شوی. ایشان می‌گفتند پدر من مکرر این را نقل می‌کردند تا این که من به پدرم عرض کردم: این جا که خبری نیست، حداقل آن جا ثروتی هست. این نکته نشان‌دهنده این است که آقای قاضی هم یک مقدار اهل مزاح بود و هم این که چه دقت‌هایی وجود داشته است.

این خانم بسیار مجلله بودند، وقتی نجف آمدند برای آقای قاضی خانه‌ای خریدند، وقتی فوت کردند پنج فرزند داشتند، سه دختر و دو پسر، و بعد از فوت ایشان مرحوم آقای قاضی خانه را فروختند و بیرون از شهر نجف آن زمان، سه خانه خریدند و سه عیال اختیار کردند که هر کدام از این ازدواج‌ها برای خودش داستانی دارد. عجیب هم این است که آقای سید محمدحسن می‌فرمودند: مرحوم آقای قاضی یک روز در نجف اجاره‌نشین نبودند. امروزه برخی از مخالفان عرفان مسئله تعدد زوجات آقای قاضی را بهانه مخالفت قرار داده‌اند.

بنده از کربلا برگشته بودم، خدمت آیت‌الله بهجت رسیدم و به ایشان عرض کردم: آقایی در قم کتابی نوشته است و در آن ذکر کرده که این سلسله بر باد است، زیرا به جناب جولای می‌رسد و جولای را هم ما نمی‌دانیم چه کسی بوده و از کجا آمده است.

ایشان بسیار ناراحت شدند و سه جواب دادند.

اولاً این که ما به مکتب دعوت می‌کنیم نه به افراد؛

ثانیاً این‌ها هر کدام سند هستند و سند لازم ندارند، آقا سید احمد کربلایی سند است، مرحوم شیخ عباس قوچانی سند است؛

ثالثاً خود ایشان نیز ادعای سلسله نداشته‌اند؛ بلکه از تلمذ برخی نزد بعضی، این سلسله انتزاع شده است و گر نه خود این‌ها با سلسله‌گیری و این مباحث مخالف بودند.

به‌هرحال می‌خواستم این نکته را ذکر کنم که همسران آقای قاضی معمولاً در یک حادثه‌ای گرفته شده‌اند.

مثال عرض کنم؛ آقای سید محمدحسن می‌فرمودند: ایشان با دو پسرشان به مشهد آمدند، پیش‌ازین که بیابند، بزرگی به ایشان گفت به زیارت حضرت رفتی سه حاجت اولیاهات مورد قبول قرار می‌گیرد. آقای قاضی فرموده بودند این مسئله در ذهن من بود. سه حاجت خود را این‌ها قرار دادم: یک، من نقرس داشتم و با عصا به‌سختی راه می‌رفتم.

دو، من با دو طفل خردسال آمده‌ام و می‌خواهم مدتی بمانم، همسری نیاز دارم که فرزندانم را جمع کند.

مورد سوم را ایشان تا آخر عمر نقل نکردند. اما آقای سید محمدحسن می‌گفتند من از قراین این‌طور فهمیدم که مرادشان این بوده که از حضرت تواضع بگیرند. حضرت آقای قاضی در تواضع بی‌نظیر است. کفش‌های شاگرد خود مانند آقای خویی را (خویی جوان که هنوز به آن مقامات نرسیده بوده است) جفت می‌کردند. سپس فرمودند رفتیم حمام، از حمام که در آمدیم پیش از زیارت، نقرس خوب شد. پس از زیارت به مسافرخانه مراجعه کردیم، خانم‌های محل آمدند و گفتند: سید بزرگوار، شما دو طفل خردسال دارید و می‌خواهید مدتی بمانید، زن بیوه‌ای هست که کسی را ندارد، شما بزرگی کن و او را به همسری بگیر. خب این‌گونه ازدواج غیر از ازدواج عیاشانه و از روی هواو هوس است و نباید خدای ناکرده کسی در این زمینه فکر دیگری به ذهن راه دهد.

مرحوم آقای قاضی چندان اهل مسافرت نبودند. یک حج واجب رفتند و ظاهراً یک‌بار هم مشهد آمده‌اند. امروزه می‌گویند که ایشان چند سفر هم قونیه رفته‌اند که البته نمی‌دانم چه مقدار قابل دفاع است. ولی این مسئله وجود دارد که مرحوم آقای قاضی گهگاه در عمرشان مخصوصاً دهه آخر ماه رمضان ناپدید می‌شدند. به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی سهله، کوفه، نجف، کربلا، خانه و مدرسه هندی را می‌گشتند؛ اما اثری از ایشان نبود و تا آخر عمر هم هیچ‌کس این سر را از ایشان نپرسید. اما اگر سفر شامل این‌گونه غیبت‌ها هم شود، زیاد اهل سفر بودند.

برنامه روزانه ایشان را بنده از آقا سید محمدحسن پرسیدم و این عبارت را ۱۴ صفر المظفر ۱۴۱۸ هجری قمری، در خانه ایشان نوشتم که فرمودند: «سر شب پس از نماز عشاء مختصری تعشّی می‌کردند و می‌خوابیدند.

در سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داریم که «كَانَ يُصَلِّي الْعِشَاءَ وَيَأْكُلُ الْعِشَاءَ وَيَأْوِي إِلَى فِرَاشِهِ»، نماز عشاء را می خواندند، مختصری غذا می خوردند و بعد می خوابیدند. فرمودند پس از سه یا چهار ساعت برمی خاستند، بلافاصله چای یا دوغی آماده ساخته و می خوردند و در سرش می گفتند من که برمی خیزم نفسم به من می گوید من دوغ یا چای می خواهم، من هم به او می دهم که دیگر بهانه ای برای تنبلی پیدا نکند. بعد تا طلوع آفتاب مشغول تهجد می شدند، اول تیغ آفتاب به وادی السلام نجف می رفتند و حدود یک ساعت می نشستند و معمولاً هم همین جا که الان دفن هستند و برخی اقربا مانند پدرشان دفن می باشند، می نشستند. پیش از رفتن یا بعد از رفتن در منزل صبحانه را میل می کردند و تا ظهر به درس و بحث و مطالعه مشغول بودند. ناهار را صرف کرده، حدود یک ساعت می خوابیدند، آقای سید محمدحسن می فرمودند: «مرحوم آقای قاضی معتقد بودند چهار ساعت خواب برای انسان کافی است». - عجیب است، مرحوم ملکی تبریزی می فرمودند ۶ ساعت. مرحوم علامه طهرانی می فرمودند ۷ ساعت، زیرا خواب طبیعی را ۸ می گرفتند و یک ساعت برای ریاضت می کاستند - مرحوم آقای قاضی می فرمودند سه ساعت خواب شب و یک ساعت خواب روز برای بدن کافی است و اگر انسان تمرین کند، می تواند. مرحوم قاضی هر گاه اراده می کردند سر روی بالش می گذاشتند و می خوابیدند و هر گاه اراده می کردند بیدار می شدند. من روزی به مرحوم پدرم عرض کردم شما آیه «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» {۱۳} را می خوانید که این طور بلند می شوید؟ فرمودند نه! بلند می شوم. بحث نذر و عهد و این گونه چیزها نیست، بحث همت مطرح است. در مورد ارتباط آقای قاضی با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اگر بخواهم اشاره ای داشته باشم، یک نمونه را در مورد آن شیخ شکاک که نزد ایشان آمده بود، ذکر کردم. نمونه دیگر این است حجت ابن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مکه و کنار کعبه به یاران خاص خودش جمله و کلمه ای را می گوید و ایشان جستجو می کنند تا ببینند آیا ولایت جای دیگری هست یا نه و بعد می بینند ولایت در این آقا منحصر است، آقای قاضی فرموده بود من آن جمله و کلمه را می دانم. خداوند متعال آن بزرگوار را با اولیایش محشور گرداند.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»

فهرست منابع

۱. جعفر بن محمد (ع)، امام ششم. ۱۴۰۰-۱۹۸۰. مصباح الشریعة. ۱ ج. بیروت - لبنان: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ص ۱۹۱.
۲. شاعر حسن لطفی.
۳. محقق حلی، جعفر بن حسن، و بقال، عبد الحسین محمد علی. ۱۴۰۸. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. ۴ ج. قم ایران: اسماعیلیان، ج ۱، ص ۴۳.
۴. طباطبایی، محمد حسین. ۱۳۶۰. رساله الولاية. ۱ ج. قم ایران: مؤسسه اهل البيت (علیهم السلام). قسم الدراسات الإسلامية، ص ۵.
۵. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش سرآغاز.
۶. حسینی طهرانی، محمد حسین. ۱۴۲۷. روح مجرد. ۱ ج. مشهد مقدس - ایران: علامه طباطبایی، ص ۱۳.
۷. بهاری همدانی، محمد بن محمد. ۱۳۶۱. تذکره المتقین. ۱ ج. تهران ایران: نور فاطمه، ص ۷۰.
۸. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۴۱۴. نهج البلاغه (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة، ص ۳۰۳.
۹. برای مطالعه بیشتر رک به غفاری، علی اکبر، مفید، محمد بن محمد، و موسوی زرنندی، محمود. بدون تاریخ. الإختصاص. ۱ ج. قم - ایران: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم. مؤسسه النشر الإسلامی، ص ۶۶.
۱۰. حسینی طهرانی، محمد حسین. ۱۴۲۷. روح مجرد. ۱ ج. مشهد مقدس - ایران: علامه طباطبایی، ص ۱۶.
۱۱. البته در میان دامادهای مرحوم آقای قاضی اهل سلوک وجود دارد.
۱۲. با اندکی تغییر، شرف الدین قزوینی، فضل الله، و فتوحی نسب، احمد. ۱۳۸۳. المعجم فی آثار ملوک العجم. ۱ ج. تهران - ایران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۲۱۱.
۱۳. سوره کهف. آیه ۱۱۰.